



می‌توانم  
بگویم که به  
نحوی برای  
بنده ریشه‌های  
مسیر  
دانش بنیان  
و روایت  
دانش بنیان از  
فعالیت و شغل  
و آینده‌ام،  
از خانواده  
شکل گرفت. از  
پدرم که بارها  
گفته‌ام که  
ایشان پزشکی  
بودند و با  
تمام مسائلی  
که اطراف  
پزشکی و جراح  
قلب و ریاست  
دانشگاه و...  
بودن وجود  
دارد

در اصفهان و فعالیت پدرمان در جنگ و جبهه و البته شکل‌گیری شخصیت ما فرزندان.

حواسشان هم همیشه بود که یک‌وقت ما منحرف نشویم از این راه دانشمندی و خیلی خوب متوجه می‌شدند که چه مسیرهایی خطرناک بود برای این راه. من که از ابتدای تحصیل کار می‌کردم و کارهای مختلفی هم می‌کردم، از ایشان سیگنال‌های مهمی دریافت می‌کردم که کار خوب است ولی حواست باشد که کار تو در این دنیا چیز دیگری است. پس از گرفتن مدرک مهندسی من در بیمارستان سیدالشهدای اصفهان مشغول کار شدم. بعداً فهمیدم که مادرم سفارش کرده بودند که من درجایی به کار گرفته شوم که بستری برای نوآوری و تحقیقات داشته باشد و شاید آشنایی و فعالیت من با شتاب‌دهنده‌ی خطی درمان سرطان و تعمیر آن بی‌ربط به آن توصیه نبود. بعدها هم یک‌بار با شوق و ذوق برای ایشان تعریف کردم که بعضی بوردهای فولاد مبارکه را داریم کپی می‌کنیم (که کار آسانی هم نبود آن زمان) و مادرم که می‌دانست این کار برای ادامه‌ی مسیر مفید نیست، بدون اینکه خود را مشتاق نشان دهند، گفتند که این کار مهمی نیست.

این روایت مادرانه از دانشمند شدن و کار واقعی برای کشور تا همین امروز و شرایط امروز هم پیش روی من است. اصلاً راه من با این روایت به سمت دانش بنیان هدایت شد و گاهی که اوضاع سخت می‌شود و از حد توانم فراتر می‌رود، به این مسئله برمی‌گردم که من از بیزنس و تجارت و واردات بی‌اطلاع نبودم و می‌شد در آن مسیر توفیقاتی داشته باشم و همان آدم موفق و پولدار مورد احترامی بشوم که اهل خیریه و... است ولی همه‌ی زندگی‌ام و روایت‌ام از خود مرا در مسیر کار واقعی قرار داد و کار واقعی هیچ‌وقت آسان و بی‌هزینه نیست و من بین آبرو و توفیق مالی خودم یا کشور، کشور را انتخاب کردم و امروز هم باید حق جوانمردی پدر و تلاش مادرم را ادا کنم و البته این خود زندگی است که هرچند همراه با هزینه و عقب افتادن حقوق و مشکلات مالی و دل‌نگرانی و گاهی غصه خوردن از بی‌خردی‌ها و بی‌مهری‌هاست، اما

همه‌چیز از مادر شروع می‌شود. حالا در محوریت اصلی این روایت چه بود؟ به نظر من "دانشمندی و تحقق این دانشمندی در پیشرفت واقعی و مستمر کشور"؛ مثلاً من به یاد می‌آورم که بچه‌ی آرامی نبودم و همیشه در خانه و آشپزخانه مشغول باز کردن اسباب و اساس خانه و ساختن و به تعبیر خودم آزمایش علمی بودم که گاهی خطرناک بود و باعث خسارت و آسیب به خانه‌ی ما می‌شد.

یا مثلاً به ماشین پدرمان ور می‌رفتم و مثلاً یک‌دفعه وسط راه در مسیر میهمانی، این ماشین به خاطر کارهای من خراب می‌شد و کل خانواده معطل من می‌شدند، اما مادرم به‌جای ملامت یا تنبیه من، همواره تشویق می‌کردند و هیچ‌وقت مانع این حس کنجکاوی و فعالیت (احتمالاً این روزها به چنین بچه‌یی بیش‌فعال بگوئیم) من در خانه نمی‌شدند هرچند نگرانی‌های مادرانه‌ی خودشان را هم داشتند و تذکر هم می‌دادند که مراقبت کنم.

این نقش مادرمان را من ابتدا در نسبت با پدرمان به یاد می‌آورم. مادرم بسیار در ادامه‌ی تحصیل و فوق تخصص پدرمان مهم بودند. در آن‌موقع که از قضا وضع مالی ما هم اصلاً خوب نبود، مادرم از ادامه‌ی تحصیل پدرمان حمایت کردند و پای این مسیر ایستادند.

خوب پدرمان که اصلاً هرچند وقت یک‌بار به خانه می‌آمدند و مادرم هم به سبب مراقبت و تربیت ما زودتر از موعد از شغلی که به آن علاقه‌مند (ایشان دبیر آموزش و پرورش بودند)، بودند بازنشسته شدند و آن زمان سخت از هر جهت (نبودن پدر، تنگنای مالی و...) با حمایت و ایستادن ایشان سپری شد و حاصل آن هم شد توانایی پدرمان و تربیت یک نسل موفق در جراحی قلب و عروق

